

"مصدق"

بخت بیدار شده ایرانی

نمونه‌ای مطلوب از پژوهش و گزارش در کودتای ۲۸ مرداد

طه حجازی



همه مردان شاه

نوشته: استیون کینزر

ترجمه: لطف‌الله مینویی

نشر: مهرماه ۱۳۸۲، ۳۶۲

صفحه: مصور

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۴۰۰۰ ریال

تنها گناه من و گناه بسیار بزرگ من این است که به جنیت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراتوری جهان را از این مملکت بریده‌ام.

دکتر محمد مصدق

عملیات آزادگی میراث شوم و هولناکی را از خود به جا گذاشته که از خیانت‌های عالم، تهران و دیگر پایتخت‌های اسلامی تا سینه‌جمده‌های تروویستی در سراسر جهان پراکنده است.

استیون کینزر

۳۰ کی ستم کرده‌اید، پشیمانی شما را سودی نمی‌دهد. همگان در عقوبت شریک‌اند.

لورن مجید

بیش از یک قرن از تولد دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر قانونی و مردمی ایران و نیم قرن از سقوط خفگی‌ترین دولت قرن بیستم که او بنیادش را بر آزادی و قانون و عدالت ریخت، می‌گذرد. انسانی که هر چه زمان بیشتر، سپری می‌گردد، چهره‌ی آزاد و شفاف و نورانی او از پس لبرهای سیاه توطنه و تزویر و ترور، بیشتر نمایان می‌شود.

دکتر محمد مصدق تبلور انسانی قانونگرا و بی‌جسم بخت تاریخی این سرزمین و وجدان زخم‌خورده از استبداد داخلی و استثمار خارجی مردمی بود که لااقل در طول تاریخ معاصر از ابتدایی‌ترین حقوق مسلم خود محروم مانده بود و این بخت و وجدان با ظهور و حضور او بیدار شده بود و می‌رفت که

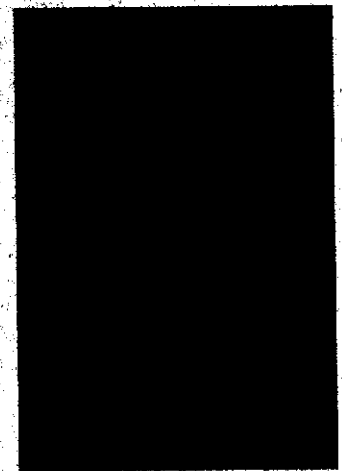
در سایه این بیلاری، آزادی و قانون و عدالت را تجربه کند و به جهانبان‌الایات نماید که با تمامی احترام و قداستی که برای دیگر مردمان در جای جای جهان قابل استه اجازه نفوذ به قلمرو اندیشگی و جغرافیایی خود را به بیگانگان نمی‌دهد و از هرگونه تجاوز و تحمیل و تهدیدی، نفرت دارد.

مصدق مظهر آزاداندیشی و آزادمندی بود. به تعبیر غربی‌اش لیبرالی بود که رستگاری و جوهر آزادی را در دموکراسی و ثنوت‌گرایی تأویل و تفسیر می‌کرد و جامعه سالم را جامعه‌ای دموکرات و متکثر می‌دانست - چیزی که تازه این روزها استقلال کلامی شدگان اصلاحات شده و در مکاتبات و محاوراتشان از آن استفاده می‌کنند - او ضرورتی در یکرنگی و یک‌فکری همگانی نمی‌دید، آن هم هنگامی که همگان در یک معنا که حفظ و بحراست از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و

خودکفایی اقتصادی کشور باشد و آن را ممنوع کرده باشند. و از همین رو بود که مطبوعات و اختلافات اقتصادی و سیاسی را جایی که بداصل و جوهره فصل اختلافی که وطن بود در تضاد و تقابل نمی‌دید، لازم و حتی حیاتی می‌شمرد و این باور او بود نه مسئول بودن به الفاظی که فقط مصرف قطعی و داخلی دارد، به صورتی که این باور را تا آخرین لحظات حکومتش با آزاد گذاشتن حتی مخالفانش در شمشیر و کینه‌پروری او و دولتش - که عدلی از بیرون و دوستان و اعضای دولتش، آن را بر نمی‌تافتند - به خاطر ابراز عقیده قابل تعقیب نمی‌دانست و اکثر نهادهایی چون احزاب و سازمان‌ها و مطبوعات - که به گفته ریچارد کاتم، تقریباً چهار پنجم آنها تحت نفوذ "سیا" قرار داشتند - نه تنها آزاد بودند که آزادیشان پاس داشته می‌شد، بهتر گواه بر این نگاه بسیار

پلورال و متکثر او بود.

به قول فلاسفه این اعتقاد و باور از جمله اعراض وجودی او نبود. بل جوهره و اساس شخصیت فکری و اندیشگی او را نمایان می ساخت. او از ده سالگی به این اندیشه خدمت کرده بود و زیر یک پرچم گام برداشته بود.



یعنی جنگ بر ضد تحمیل هرگونه قدرت و اندیشه ارتجاعی و وارداتی که آزادی را محدود و مرعوب سازد یعنی استقلال مطلق فرد. حالا تو هرچه می خواهی بر آن نام بگذاری، بگذار چه فره ایزدی و چه سلطه مطلقه و یا به تعبیر امریکایی اش: استقرار لیبرال

دموکراسی!

در این راستا به برخورد هوشمندانه او با محمدعلی شاه توجه کنید که چه مایه از صداقت و پای بندی، به آن اعتقاد و باور را که گفتم از آغاز تا سرانجام از آن نیست نکشید، به تصویر کشیده می شود و آن این که از آنجا که مصدق از آغاز نهضت مشروطه با رهبران آن نهضت، همراه و همگام بود، در هنگامه های انقلاب، مورد مشاوره محمدعلی شاه قرار می گرفت. شرح ماوقع را از زبان خود مرحوم مصدق بخوانیم و فاصله او را با دیگران که قبل از این که به حاکمیت برسند تا پیش می رسیدند، چه فاصله و اختلافی بین قول و عملشان می افتد، مطالعه و تأمل نماییم. فتأمل.

روزی در دربار صاحبقرانیه امجد شاه شاه آقا علی گفت: "چون می دانم که شما با آقای سیدعبدالله بهبهانی، ارتباط دارید، آیا ممکن است مهانه او را با من گرم کنید؟" گفتم: "شاه چه احتیاجی به ایشان دارند؟" گفت: "مگر نمی بینید یک عده زیادی دور ایشان جمع شده اند و ایشان در سیاست موثرند؟" گفتم: "ایشان دکانی باز کرده اند و متاعی می فروشند که آن مشروطیت است و مشتریان زیادی، طالب خرید این متاع اند. شما هم اگر آن دکان را باز کنید من پردیدم ندارم، که دکان ایشان، تخته می شود و مشتریان ایشان هم، همه در مقابل دکان اعلیحضرت جمع می شوند." گفتم: "حالا فهمیدم که سر شما هم بوی قرمه سبزی می دهد."

تمام دغدغه مصدق، نهادینه کردن این باور بود و از آنجا که اسپانی وطن دوست بود، وقتی که هموطنانش را در فقر و بدبختی می دید، بیش از دیگران، رنجور می شد چرا که به استعداد و هوش مردم کشورش و نیز به

منافع غنی آن، اطلاع و وقوف کامل داشت. لذا نمی توانست دست روی دست بگذارد و تماشاگر بهره کشی هیئت حاکمه دربار، ارتش، خان ها، تجار بزرگ و مدعیان دروغینی که جز گزافه گویی و خرافه پرستی، چیز دیگری در چنته نداشتند از داخل و استثمار دولت های غربی و کمپانی های خارجی و بویژه انگلیس از بیرون باشد. از این رو مورد هجوم و فشار مستبدان و مرتجعان داخلی و خارجی قرار می گرفت. با توجه ای که ایشان، شکست زده می شود که چه مایه از رقالت و قساوت و بی مصلحتی و بی مسئولیتی پادشاه های متفاوت، باید دست هم بگیرند که انسانی این چنین از امنیت و قانون مدار و متکثر را که تبلور و تجسم وجدان جمعی و بخت بیدار شده تاریخی یک ملت است از پای در آورند. درست مثل جزایر پراکنده ای که در یک اقیانوس، ظاهراً به صورت جدا از یکدیگر، چهره بنمایند اما در باطن و واقعیت امر، تمامی آنها، قله های کوه هایی باشند که در عمق اقیانوس، سلسله جبال یگانه ای را تشکیل دهند که نام امریکایی آن: "عملیات آژاکس" و تمپیر انگلیسی آن "عملیات چکمه" باشد و تأویل مرتجعان و مستبدان داخلی: "قیام خودجوش مردمی"!

و این همان نتیجه ای است که آقای آستون کینزر را واداشته است تا کتاب "همه مردان شاه" را تألیف کند و پیامی است که می خواهد در این کتاب بیانگر آن باشد و هم بگوید، هدف کلی "عملیات آژاکس" یا "چکمه" و یا به تعبیر برجیندگان دار و شوپندگان خون: "قیام خودجوش مردمی" -! که من در مورد این تعبیر در جای خود توضیح خواهم داد - چیزی نبود جز مهار کردن جنبش ها و حرکت های انسانی، علیه

سلطه امپریالیسم جهانی، حال چه از موضع بزرگترین امپراتوری آن روز روی زمین، بریتانیا و یا از دیدگاه ایندولوژیک دولت امپریالیست امریکا، یا به بهانه بازگشت شاه و یا ادعای از دست رفتن دین و ایمان و در واقع شرع و یا هم چالش با اندیشه های دموکراتیک و متکثر مصدق.

آستون کینزر، خبرنگار بازنشسته نیویورک تایمز است که در دوران کار خود، گزارش هایی را از بیش از پنجاه کشور، در چهار دوره جهان برای این روزنامه ارسال نمود. در دهه ۱۹۸۰ او پوشش خبری انقلاب ها و تحولات اجتماعی در امریکای مرکزی را به عهده داشت. در دهه ۱۹۹۰، او به عنوان رئیس دفتر تایمز در برلین منصوب شد و شش سال از عمر خود را، صرف پوشش اخبار مربوط به ظهور اروپای بعد از کمونیسم نمود.

بعدها کینزر، اولین رئیس دفتر تایمز در استانبول شد. کتاب هایی که وی تاکنون به رشته تحریر درآورده عبارت اند از: "مپوه تلخ"، "داستان کودتای امریکا در گواتمالا"، "خون برادران" - زندگی و جنگ در نیکاراگوئه - و "علائل و ستاره" - ترکیه در میان دو جهان - کینزر در حال حاضر، خبرنگار تایمز در شیکاگو است.

او برای چهل و نهمین سالگرد کودتای ۱۹۵۳ و کامل کردن اثر خود یعنی همین کتاب "همه مردان شاه" سفری هم به ایران می کند، سفری که گزارش آن را در فصل پایانی کتاب می خوانیم و به نظر من این فصل یکی از فضول خواندنی کتاب است چرا که او هنوز آثار کودتا را که محور نام مصدق به زعم کودتاجیان و عوامل داخلی آنها بود، به طور مشخص مشاهده می کند. همان طور که همگان می دانند از

همان روزهای آغازین کودتا، گزارش‌ها و مطالبی در مورد کودتا در سراسر جهان انتشار یافت که بعدها به صورت مطون‌تر و مستندتر در هیئت کتاب چه در خارج و چه داخل چاپ‌خشی شد که من اکنون سر آن ندارم در مورد آنها مطالبی را بیان کنم. فقط با توجه به صیغه کارم و عشق و ارادت به دکتر مصدق، به جرات می‌توانم بگویم، اکثر آنها را از دیدگاه گفرا بنده‌ام. اما کینزور نسبتاً آثار و اسناد زیادتری را در این زمینه مطالعه و مرور کرده و به‌راستی نسبت به دیگر مؤلفان و سواس بیشتری به خرج داده است و این همان‌گونه که اشاره کردم و واقعیت امر هم چیزی جز همان نبود، نویسنده با آوردن شخصیت‌ها و طیف‌ها و پدیده‌های رنگارنگی از مخالفان مصدق، آنها را مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهد و متذکر می‌شود که اگر چه اینها به‌گونه‌ای با یکدیگر تفاوت‌ها و تضادهایی دارند و نظرگاه‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی را در تحلیل‌ها و عملکردهایشان ملاحظه می‌نماییم، اما نوعی یگانگی و یکپارچگی در اهدافشان که مهم‌ترین آن مخالفت با مصدق و سرنگونی او و دولت اوسته نظر هر خواننده متصفی را به خود جلب می‌کند. اگرچه آقای کینزور همه جوانب دوران مورد بحث خود را - چه خواسته و چه ناخواسته - به پیش نمی‌کشد اما این قدر هست که آنچه را پیش می‌کشد با احاطه و بهاریک‌بینی شگرفی می‌شکافد و می‌تواند - که به نظر من توانسته - فضا را گرم و چهره‌ها را زلفه - اگرچه در اصل مردگانی پیش نبودند - ترسیم کند. کتاب "همه مردان شاه" مجموعه بسیار وسیعی از آخرین اطلاعات و اسناد منتشرشده و نظرات اشخاصی است که مستقیم و یا اگر بخواهیم

اعراض کرده باشیم، غیر مستقیم در تنگن ترین اقدام و حرکتی که به سرنگونی یکی از مردم‌ترین دولت‌های معاصر منجر شده است، داشتند، نظرات و اطلاعاتی که مزعوم اینچاز و تازگی و سهولت دستیابی به زبانی ساده و همه کس فهم نوشته شده است و او تمامی آنها را در اختیار کسانی که بخواهند اطلاعات موجز و مستندی کسب کنند قرار می‌دهد. کینزور، اگرچه به آن مفهوم علمی‌اش که امروزه بدون زحمت آن حقیقتاً نمی‌توان آنچنان که باید تحلیلی ارائه کرده نمی‌کند - که خود هم مدعی نیست - اما گزارشی که می‌نگارد، آن قدر جذاب و خواندنی است که خواننده، با به پای گزارشی او حرکت می‌کند. او گاه مانند فیلم‌برقاری، دوربینش را تا زوایا و ملارات و واقع پیش می‌برد و صحنه‌ها و چهره‌ها را به تصویر می‌کشد و روشن و شفاف آنها را در برابر دیدگان ما به اجرای نقش وامی‌دارد. حتی اگر همان‌طور که اشاره کردم، چهره‌هایی شفاف و روشن در واقعیت امر، نداشته باشند - که ترازند - این را هم لازم است همین‌جا متذکر شوم که شایبه‌ای در میان نیاید که گاه نکته‌هایی و به تعبیر موسیقی دانان تک‌مضرب‌هایی هم می‌زند که با واقعیت همخوانی ندارد. از جمله تأکیدات بسیاری در مورد سنکولاریزدن مصدق آن هم آنی که بیان می‌داشت که: "من ایرانی و مسلمانم و علیه هر چه ایرانیست و مسلمانیت را تهدید کند تا زنده هستم، مبارزه می‌کنم." نوعی حقه‌کردن همان بیانات و نیت است که گروهی از دشمنان داخلی مصدق، استفاده می‌کردند و می‌کنند و حتی اگر دشمنان می‌رسید در این راستا می‌خواستند او را محاکمه کنند و شکفتا

که همین‌مخار را هم خود آقای کینزور مستقلاً بیان می‌کند و به تحلیل و ارزیابی آن می‌تواند و حکم صادر می‌کند که: "او از آرمان‌های شریف الهام می‌گرفت و معصوم بود که عدالت را حتی تا سر حد مرگ تعقیب کند." و باغیر فوکرانیک خواندن و منحل کردن مجلس هفدهم توسط مصدق را به انقلاب می‌گیرد. که به باور من، بدون توجه به یک‌سری مفاسد و رویدادهایی که در سلسله مراتب خودش بسیار کار هوشمندانه و با عنایت به اراده مردم صحیح به‌رود می‌باشد که انتقادی بی‌پایه و اساسی است چرا که باید یادمان باشد در هر حال آقای کینزور امریکایی است و نظریه هم خبرنگار نیویورک در شیکاگو. بنابراین زیاد هم نباید متوجه به خشخاش گذاشت. همین که به هر خیلی اکنون به تعبیر "الفضل ماشهدت به الاحشاء" این کتاب را منتشر کرده است. جای بسیار خوش وقتی است و به نظر من، این تک‌مضرب‌ها را می‌شود خیلی جدی گرفت و از اعتبار کتاب نکاست و آن را یک اثر صخره‌سند به‌دانشی قلنداد نکرده. در هر حال نویسنده جریان‌ها و دیدگاه‌های گوناگون و طیف‌های متفاوت و گاه بسیار متناقضی را که به نتیجه "عملیات آژاکس" منجر می‌شود، به خوبی بررسن و تبیین می‌کند و این فی‌نفسه کاری استناد کارستان و روشن کردن بعضی از زوایای پنهان و خفیه‌گاه‌های تاریک - با هر نیت - برای جوینده هوشمند و عاقلانی که اشاره‌ای بسفده‌شان می‌کند، مایجور است و تحسین برانگیز. امواج مخالفت و مبارزه‌پذیر برای سرنگونی مصدق آن قدر قوی است و مخالفان چه داخلی و خارجی آن اندازه مصمم اند که گروه‌ها و دسته‌ها و

طیف‌هایی که بعضاً با او همراهی و همدلی داشتند را یا با خود همراه و مدعی می‌کند و یا منفل و بی‌تفاوت می‌گذارد. نمونه بارز آن اشعاب‌ها و جنبش‌هایی که در "جبهه ملی" صورت پذیرفت و از همه مهم‌تر کسانی که سال‌ها علیه انگلیس مبارزه کرده بودند و توسط آنها به زندان افتاد و به دستور آنان به خارج تبعید شده وقتی با آدمی مثل هریسن، که می‌خواست با حصول سازش میان ایران و انگلستان مسئله را حل کند یا حالت برافروخته آنان و سخنان هشیم‌الزندان رویه‌رو می‌شود، بدین مضروب که هیچ ایرانی شریفی "سنگ‌های انگلیسی" را به حضور نمی‌پذیرد." و اگر مصدق تسلیم شود خونش مثل رزم‌آرا به زمین ریخته خواهد شد." و درجبهه خارجی امریکایی‌هایی که انگلیسی‌ها را کله‌پوک و مغرور و کودتا را "صلوات محض" می‌دانستند نه تنها دست از آن اعتقادات برمی‌دارند که خود برچسب‌ها کودتا می‌شوند و پس از کودتا بازگشت شبهه به استقبالش در فرودگاه می‌شدند این هم افراد و به‌ویژه امریکایی‌هایی که خود را هوشمند و آینده‌نگر می‌خوانند، ببینید به چه سادگی فریب گریستوفر بوئناک وودهاوس - مأمور سرویس امنیتی ارشد بریتانیا - را می‌خورند وقتی در گفت‌وگو با مقامات ارشد سیا و وزارت خارجه این‌ها در زمان آیزنهاور، اعتراف می‌کند که: "چون نمی‌خواستیم متهم به این شوم که برای بیرون کشیدن انگلیس از محاصره دارم از امریکا سوءاستفاده می‌کنم، تصمیم گرفتیم بیشتر به تهدید کمونیسم علیه ایران تأکید نمایم تا ضرورت به دست گرفتن کنترل صنعت نفت." و این دقیقاً همان چیزی است که نخستوزیر وقت انگلستان به فرانکس،

سفیر بریتانیا در واشنگتن، بیان می‌کنند ملاحظه بفرمایید: نفت ایران برای اقتصاد ما از اهمیت حیاتی برخوردار است و ما آن قدر آن را ضروری می‌دانیم که هر کاری برای جلوگیری از نقص تعهدات قراردادی لزومی ایران انجام خواهیم داد.

امریکایی‌هایی که معتقد بودند: انگلیسی‌ها رفتاری کاملاً استعماری و قرن نوزدهمی با مردم ایران دارند. و سیاست‌های ارتجاعی و کهنه در مورد ایران اعمال می‌کنند و "مصدق از حمایت ۹۵ تا ۹۸ درصد مردم کشور برخوردار می‌باشد. تلاش برای سرنگون ساختن وی حماقت محض است. چرا که او مورد حمایت اکثریت مردم می‌باشد. یکباره با تمامی هشیله‌هایی که مقامات مسئول وقت مثل رییس جمهور ترومن و دین آجسون و وزیر خارجه و هنررسون سفیر آمریکا در تهران و... می‌دهند چهره امپریالیستی آمریکا واقفیت خود را نمایان می‌سازد و اندیشه و فرهنگ عملیات مخفی بر سیاست آمریکا که با توجه به سیاست آن روز جهان بسیار معتدل و دموکراتیک هم بوده غلبه می‌کند و حاکم می‌شود و حتی کاسه داغ‌تر از آتش می‌شوند و یکی از مدعیان اصلی را که شاه باشد و از آنجا که او محبوبیت مصدق و حرکت مردمی را می‌بیند و هراس دارد که حرکتی انجام دهد، قوت قلب داده و او را با این بهانه واهی که باقی ماندن مصدق در قدرت فقط به کمونیست‌شدن ایران و تبدیل آن به کره دوم می‌انجامد. از قوه به فعل درمی‌آورند و با خود بیشتر از پیش همراه می‌سازند.

"عملیات آژاکس" یا "چکمه" درست است که در آغاز برای تمامی دست‌اندرکاران و همکاران و همسویان

آن یک پیروزی محسوب می‌شد و هر یک به گونه‌ای وضاحت خود را از به هدف رسیدن آن اعلام می‌کردند و تأیید و تکرار می‌گفتند. امر چه زمان می‌گذشت و می‌گذرد به احیایه بودن آن حتی عملاق و همسویان بیشتر می‌برفتند و می‌برند تا آنجا که هر یک به بهانه‌هایی واهی فلان قیام خود را دست‌خون‌آلود خود را تلاش می‌کردند و می‌کنند که پاک نماینده خالق از این که "عملیات آژاکس" مثل جهان بی‌توان که هیچ عنصر یا عاملی پیروزی در آن پنهان و مخفی نیستند و یا به تعبیر دیگر جملاتی باطنی مشابه به ضرورت معلول‌های مشابه در دنبال دارند و همه چیز مانند آهن و چرخ دنده عمل می‌کنند عمل کردند.

باید این سبب الهی و واقفیت ایران را علاوه به یاد داشته باشیم که کار جهان واقفیتی سخت ماتریالیستی و مکانیکی است. من نیز اینجا نمی‌خواهم بگویم که ذات حضرت پروردگاری و معشیت او از این جهان رخت بر بسته علی‌الطلاق برآید الهی و اصل علت و معلول و کنش و واکنش، خدا در امور جاری جهان دخالتی ندارد، مانند مکانیکی که ماشین را روشن کرده است و اکنون از دور بر آن احاطه و نظارت دارد. "هفته مضامین ردت الهی" حکایت توجیه‌های حضرات باز عرض می‌کنم از هر دیدگاه و طریقه در این راستا، معنا و مفهوم پیدا می‌کند و لاخیر.

مصدق و دولت او در شکیبایی به هم پیوسته‌ای عظیم و مرموز و مابهای ای از قدرت، محاصره شده بود که سرخ همه چیز از سیاست و مذهب از قدرت و از اقتصاد تا اخلاقیات و نظم و هنر، همه را در دست خود داشتند او در میان این شبکه مخوف و فاقد اخلاقی، دموکراتی بود که بی هیچ پشتوانه و بهانه

و با توجه به حضور مسایلی که آن روز در جهان می‌گذشته که هرگاه کوچک‌ترین مسایلی پیش می‌آمد که باید فردی را راه مذاقه امپریالیسم جهانی را قریب‌تر و فدا شود این مصدق بود که باید به برآغش بیرون و از جهت داخلی هم تمامی کمبودها را به گردن او بیندازند، یعنی تمام کاسه کوزه‌ها را به یکباره بر سر او بشکنند و تا آنجا پیش بروند که او را دیوانه مضحک بپارند و حتی جوانزاده هم بخوانند ضحقت‌هایی که تاریخ معاصر کشور، نشان داد و هر آینده هم بیشتر نمایان خواهد کرد که زمین‌همسواران خودشان بوده‌است.

مصدق را همه جا چمقلو کرده‌اند و می‌کنند که فرد لیجوجی بود اما از لجاجت و سرسختی انگلیسی‌ها و کارگزاران داخلی و خارجی‌شان هیچ جا حرفی به میان نمی‌آوردند تازه بلغشایی برای احتیاج حق یک ملت ششم کشیده در کدام قاموس، لجاجت معنا شده است؟ و اگر بعد از چهل و هفت سال دولت امپریالیست در زمان پهلوی کلینتون پذیرفت که: "در سال ۱۹۵۳، ایالات متحده نقش مهمی را در سازماندهی عملیات براندازی نخست‌وزیر مردمی ایران، محمد مصدق ایفا نمود." به ضرورتی بی‌شک آن هم با هزار دلیلی که خود بهتر می‌دانند مثل سبزی شدن زمان یا بی‌خوشه گردیدن اطلاعات، تلوی به صورت بسیار پنهانی شده این اقدام را عملی کرده چرا که به تعبیر آن ضرب‌المثل هوشمندانه فارسی: "گریه مرغی زبانی خنجر می‌شود نمی‌گردد." برونه وقت که آن گریه، نگاه خیزد و غولی آسانی تمام داشته باشد و دایره ملین بودن هم بکنند.

اینجاست که تو با خانم هانا آرنه خصصاً می‌شوئی که: "دولت مدرن

چیزی جز خشونت سازمان یافته شده نیست." کتاب "همه مردان شاه" در واقع یکی از نخستین نمونه‌های کتاب‌هایی است که به افشای کودتای ۱۳۳۲ یعنی همان "عملیات آژاکس" یا "چکمه" می‌پردازد. به اعتقاد من این کتاب در حکم یکی از توپ‌هایی است که به جبهه‌ی کسانی پرتاب می‌شود که اگر آن روزها نمی‌دانستند آلت دست کودتاگران اند و یا سیاست آن روز اجازه نمی‌داد آن را علنی کنند و یا کسانی که امروز کنش آبا و اجدادشان را در آن کودتا مخفی کرده و آن را یک "قیام مردمی" و "خودجوش" می‌نامند شلیک می‌شود که دیگر دم فرو بندند و نفس‌ها را براندازند. ربه چو محل دیگری بینند که اتفاقاً چنین هم می‌کنند و وقتی می‌بینند بر داخل برای این حرف‌ها تره هم خرد نمی‌شود در آکسفورد دانشگاه گلستان ترهات می‌فرمایند فتامل! و چه تأملی را شاید هم از آنجا که می‌دانند زخم زدن بر سیاست انگلیسی بی‌کیفر، ضمن ماند و در عمل هم دیدیم نماد و هنوز هم این کیفر چه به صورت غیب شدن و چه خانه نشین کردن و چه اهدت و برچسب زدن و جمله شدن و به قول استالین "منجمل کردن" طرف زخم زنده ادامه دارد. می‌خواهند مریهم بر آن زخم بگلارند غفلت از این که آن زخم که مصدق بر آن زده چنان کاری بود که این توش دارو و دانه ای نمی‌کند و آب در هاون کوبیدنی پیش نیست و به بیان هوشمندانه حقیقتاً: "عرضی خود بردن" است.

راستی هم چه مایه از بی‌انصافی و چه دیوار کاهگلی بلندی از توجیه باید باشد که دست‌اندرکاران اصلی عملیات با آمار و ارقام که از ۱۰۰۰۰ تا ۲۰ میلیون دلار هزینه‌های مورد محاسبه کودتا را

اعلام کنند و بگویند، یا رشود و دروغ و افترا و شورش های سازمان یافته دولت مصدق را، تضمین و تعهدات و تعهدات مرنگون کرده اند و بنویسند. "بماهی که وارد شمال تهران شد و در سرنگونی دولت، نقش تعیین کننده ای داشت از افراد مزدور تشکیل شد، آنها فاقد هر اینکولوژی بودند و خلاقان ایرانی ای که برای پرداختن مواجب آنها خرج شده بود." و این فلسف، رهبر سیاسی مستقیماً اعتراف کند و اینکولوژی در خطر است که چیزی به نام "اعمالیات از اکس" وجود داشته و بودجه های حدود یک میلیون دلار برای آن صرف شده است. "را اگر چه بسیار بهمانشی بیان کنند و به قول وارن بن ایران خود مصدق با دشمنان سهیم گویی زوجه و بودجه مسئولان نفتی انگلیس و سایر پیرانان دلس آویز خارجه و رئیس سیا که جنگی به طور افسانه ای و در این جا با موفقیت عمل کردند. ناموافق تو و غیر دلسوزتر از همه حکام انگلیسی هستند که ایران را بورا، سوراج می کردند" و از همه اینها گذشته لاف با توجه به گفته رهبر جمهوری اسلامی که: "ما مثل آئینه و عسقلان ایران نیستیم که آئینه بتواند ما را اسقاط نماید." باز هم حضرت کوهانی آمریکایی انگلیسی را که دوست و دشمن، صدمه می گذارند، قیام خود جوش مردمی را قضاوت کنند. جل الخالق از این همه کرامت و بزرگواری که به گفته نیویورک تایمز: "گویایش بازار و معنای به دست آوردن که برای این کار پول خوبی به آنها پرداخت شده بود را مردم و کودتا را قیام آن هم مردمی" می خوانند. من فکر می کنم یک مسئله در مورد کودتا، حدودی همواره منقول مانده است که باید آشکار و تحلیل شود و آن این که چرا مصدق با تمامی توانی که

داشت به مقابله کودتایان برخاسته آن هم با مجبوریست و ارادت و عشق که مردم ایران به او و راه و اعتقاد او داشتند و از این حجم متراکم و جان برکف و این نیروی بالقوه نه تنها برای خنثی کردن کودتا بهره نداشتند که تظاهرات طرفدارانش را هم ممنوع کرد و به حرف آدم های موجهی مثل شهید منصور دکتر حسین فاطمی و دیگران که بارها و حتی در آخرین لحظات پیشنهاد مسلح کردن مردم و اجازه مداخله کردن و درگیری با کودتاچیان را به گوش یگرفتند و مجبوری صادر نکرد و به حقیقت مصدق را چه واقعی و کدام اخلاق و اعتقادی بر آن داشت که عکس العمل از خود نشان ندهد و کودتاچیان با هیچ مقاومتی روبه رو نگردیده به زعم خودشان به پیروزی برسند؟

من بر این باورم که اگر ما به ساختار فکری و اعتقادی مصدق و منظومه فکری او، کمترین توجهی ننماییم، بی شک موضع او را بیش از پیش ستایش و تسخیر کرده و انیسانی می خوانیم.

او به تعبیر امروزی گفته انسان مدار و اومانیست و مردم گر بود. در مکتب فردوسی، حکمت آموخته بود، هیچ چیز را بالا تر از انسان و جان او نمی شناخت. او هرگز مخالفش به قول آندره مالرو از افرادی نبود که همیشه نسبت به خون دیگران کاملاً سخاوتمندانه هستند. او نمی خواست سخلوتمندانه جان های انسان را فدا کند. در منظومه فکری و پیش فلسفی مصدق، مثل فردوسی، سزاوار و شایسته نبود که ایرانیان را به کشتن دهیم، خودکشی میان تاج بر سر خیمه، او شاگرد کلاسی اخلاق سعدی بود مدینه فاضله و جهان برین او با ریختن خون انسان های با

یعنی گردید، بر این اصل انسانی باور تمام داشت که راه مرئی که ملک سرانبر زمین میبرد که یک قطره خون بزرگترین و برای همین هم بود که هر گونه تظاهرات را ممنوع اعلام کرده بود و طرفدارانش به احترام رعایت دستور می گذارند که جسد کرده بود به مقابله برخاستند چیزی که آقای کهنر هم به آن اشاره می کند و این پاس داشتن حرمت خون خلاق بود چه حکومت و دولتی که پایه هایش بر خون مردمان استوار شده باشد و پیروزی ای که با حفظ جان مال و نفوس و جان و حقوق انسان ها به دست آید، شکستی نیست. پیش او آسایش گیتی را فر حفظ و حرمانت جان خلق تعبیر و تفسیر می کرده نه تحمل کردن و زایل ساختن آن، او مثل ناصر خسرو معتقد بود: "خلق همه یکسره نهال خدایند هیچ نه بر کن از این نهال و نه بشکنند." پیش فلسفی و اجتماعی او نمی توانست جدایی از پیش و عملکرد سیاسی او باشد، هر عکس دیگران که با همه ادعایی که داشتند چون منظومه فکری و پیش فلسفی و اجتماعی همان متفاوت و جدایی از عملکرد سیاسی شان بود، پس از کودتا به حمایت و تأیید آن هم برخاستند کاری که هیچ توجهی آن را بر نمی تابند.

درست است که مخاطره ها بسیار و مفاکته ها فراوان بود اما مصدق با تربیتی که داشت، نشان داد که انسان متعلق به اخلاق انسانی و فردی فرعی حقیقت است، نمونه ای است که نشان می دهد چگونه در فراز و نشیبها، عملکرد متناسب با تمامی معیارهای اخلاقی و انسانی از خود بروز داد.

او فردی آداب دانی بود اما نه ادب رایج فیلمانی که بر چهره شیطان و اهریمنی خود نقابی از اخلاقی و ادب

می زند و در عین رعایت نکردن حتی ابتدایی ترین اصول اخلاقی، از اخلاق دم زدند. یعنی همان کاری که هنرمندون به سفارش روزولت در ملاقات با مصدق می کند و دروغ ها و هیست های را به ایرانیان در مورد اعضای خانوادگی امریکایی مستقر در سفارتش نسبت می دهد و آن قدر در این زمینه افراق می کند که مصدق آداب دانی و مصلحتان نواز را تحت فشار قرار می دهد به گونه ای که هندرسون در گزارشی به آن اشاره دارد که مصدق واقفاً صحبت داستان های خیالی را از او و دفاع دروغین این از اخلاق به طور مشخصی تحت تأثیر قرار گرفتند و سرریزاً حالتی آشفته و پریشان خواننده گرفتند. این است که به جرأت می توان گفته تمام کنش های که با مصدق متعلق گرفتند چه داخلی و خارجی چه مستقیم و غیر مستقیم و اخیراً میلان کنش ها و تغییراتی که فریاد او به کار بردند دور از اخلاقی و فرهنگ و عین مبارزات سیاسی بود و بیشتر از یک فرهنگ منقطع و لطمه می زدند و سرچایه می گرفتند. و اگر مصدق می خواست به مثابه آنان عمل کند که دیگر مصدق نبود، مایکاولی بود که برای رسیدن به هدف به هر وسیله ای جنگ می انداخت و آن را موجه می دانست و این در قانون و قانون او، نقض فرغش بود و جا که کشتن اندیشه ای و تربیتی او مطابق نداشت از این رو بود که همه چیز را پذیرفت، اما ذلت و خواری و رعایت نکردن اخلاق و ادب را که متأسفانه حرف می شنید است تغییر داد. از این زو است که من فکر می کنم جواب اینهاور که در اجلاس شورای امنیت ملی آمریکا که در مارس ۱۹۵۳ این سوال را مطرح کرد که "چرا نمی توانیم کاری کنیم که مردم

کشورهای رنج کشیده به جای نفرت از ما خوششان بیاید. توجه به همین زیر سوال بردن اخلاق و حقوق ابتدایی خلق های تحت ستم است که باید در عملکرد خودشان که کمترین عنایتی به اخلاق و فرهنگ و حقوق و آزادی های طبیعی انسان ها نمی کنند، چیست و چو نمایند.

باید پذیرفت که در کوتاه مدت، کودتاچیان موفق شدند و "عملیات آزاکس" به نتیجه رسید و مصدق، سقوط کرد. اما مصدق با سقوطش به دشمنان داخلی خود که شناخت درستی از امپریالیسم غرب نداشتند، آموخت که امریکا و انگلیس، دشمنان قسم خورده مردم ایران هستند و آنان اگر کمترین عنایتی به مردم کشور دارند، باید همواره شرمسار اعمال خود باشند. مصدق نه تنها با سقوطش به دشمنان داخلی خود این درس مبارک را داد، بل به خلق های کشورهای آسیایی و آفریقایی و امریکای لاتینی و اقصا نقاط جهان، نمایان ساخت که امپریالیسم امریکا و انگلیس و لیبرال دموکراسی ای که در بوق های جهانی کرده اند جز فقر و بدبختی و ترور، ارمان دیگری برای انسان ها ندارند و این واقعیت روز به روز، نمایان تر می شود.

مصدق سقوط کرد، اما پیش از سقوطش، اصلی ترین خواست خود و ملتش را به منصفه ظهور رساند. او الهام بخش تمام کشورهای توسعه نیافته و رو به رشد شد.

وقتی که لو اقدام به ایستادگی در برابر نفوذ بیگانگان به کشورش کرده هنوز نامی از احمد قشیری در فلسطین، ناصر در مصر، آئنه در شیلی، آرینز در برزیل، لومومبا در کنگو، کاسترو در کوبا، چه گوارا در بولیوی و در یک کلمه سوارانو و نکرومه و عرفات و ماندلا در

میان نبود و جنبش های رهایی بخش در جای، جای جهان مثل الجزایر، کامبوج، لائوس، ویتنام، نیکاراگوئه و... اقدامات ضد امپریالیستی خود را شروع نکرده بودند.

مصدق به تمامی آزادگان جهان آتات کرد که خانه امپریالیسم جهانی، چون خانه عنکبوت، سست ترین خانه هاست و به گفته مائو، امپریالیست ها، ببرهای کاغذینی، بیش نیستند و او این همه را با تحمل مشقت ها و رنج های بسیاری در جان و کالبد نهضت های آزادی بخش همید چیزی که نیورورگ تا به زنگیر از بیان آن شد و آن این که "مصدق نماد ملی گرایان رو به رشد ایرانی ها نبود، بلکه یک رهبر جهانی و یک اسطوره بزرگ و یک نماد درخشان به حساب می آمد."

به نظر من این گفته مصدق در آغازین سال های فعالیت سیاسی اش در مخالفت با شاه شین رضاشاه در مجلس، هنوز هم، که هنوز است می تواند نه تنها به مثابه آلهای برای کشورها، بلکه در سطح جهانی با توجه به یک قطب شین قدرت در دست یک کشور، معنا و مفهوم داشته باشد چه او بیان داشت: "متمرکز شدن قدرت و اقتدار در دست یک نفر، او تو بگو و بگیر یک کشور را رجوع محض و استبداد محض است.

اجازه بفرمایید پیش از این که مطالبی در مورد ترجمه کتاب قبلی، کنم با این گفته استیون کینز، نقد و بررسی و معرفی کتابش را به سرانجام برسانم: "مصدق ضربه ویران کننده ای بر پیگر امپریالیسم استعماری وارد ساخت و فروپاشی نهایی آن را تسریع کرده او الهام بخش مردم اقصا نقاط جهان شد که اعتقاد داشتند ملت ها می توانند و باید برای کسب حق تعیین آزادانه

سرنوشت خود مبارزه نمایند... شرح تاریخ قرن بیستم بدون اختصاص فصلی مجزا به وی، هرگز کامل نخواهد بود."

ترجمه کتاب "همه مردان شاه" کاری، کارستان و بسیار سترگ است، چه به لحاظ شیوایی نثر و هنر ترجمه و حفظ اصالت در ساختار روایی و گزارش داستان گونه آن که آقای کینز با رعایت واقعیت های تاریخی آن را نگاشته است و چه کاری که متأسفانه بعد از انقلاب توسط مترجمان به هر دلیلی - بویژه در مورد کتاب های تاریخی - سست شده است که به نظر من بی اجترایی به خواننده و حقیقت گزین اندیشه های معمولاً غلط دست اندر کاران ترجمه به اسم توضیح مترجم در پایان صفحات و مطالب کتاب است که چشم و اندیشه و حس و اعصاب خواننده را خرده و متلاشی می کنند، خوبند گانی که در آن مقوله اگر بیشتر از این گونه مترجمان، شناخت به موضوع نباشد باشند کمتر ندارند.

من با خواندن و ترجمه این کتاب یاد آن ضرب المثل شیرین و مشهور فرانسوی افتادم که در اینجا برای این که فهمیست های وطنی هم متاثر نشوند آن را به دانشی شده بیان می کنم و آن این که فرانسوی ها معتقدند ترجمه مثل انسانی است که اگر زیبا ترجمه شود، پرهیزگار و عقیف نیست. چرا که حفظ اصالت متن را خواهی نخواهی از زیبایی می اندازد. و چنانچه معیارهای زیبایی شناختی کلامی و آرایه های سخن، در ترجمه رعایت نگردد و مترجم متعهد و ملتزم به حفظ اصالت و آرایه مستقیم متن نباشد، پرهیزگاری است که از جهت شمایل ظاهری به گونه ای است که مستلمان نشود، کافر مینماید. یعنی به قول ما معنیهای ادبیات:

تجزیه خوبی دارد اما مرده شور ترکیب آن را خدا ببرد. نگارنده این سطور از آنجا که سال ها لاقل در معتبرترین دانشگاه کشور (دانشگاه صنعتی شریف) به تدریس آیین نگارش و ادبیات فارسی پرداخته و بعضی از معتبرترین کتاب ها را از جمله، کتاب های حضرت آیت الله العظمی منتظری، استاد احمد آرام، دکتر علی شریعتی، یوسفی لشکوری و... را ویرایش کرده ام، با اعتقاد کامل می گویم و به قول حافظ از گفته خود داشم - چرا که با مقابله ای که توسط یکی از دوستان که به زبان انگلیسی و قوف تمام داشت متن ترجمه را سنجیدیم به این نتیجه رسیدیم - که ترجمه کتاب با شیوایی و روانی و جمال صورت گرفته و هم با پرهیزگاری و عفتی به کمال.

مترجم محترم "همه مردان شاه" استاد مجاهد و فرزانه فرهیخته: جناب آقای لطف الله میثمی است. من به خود این اجازه را نمی دهم که به معرفی ایشان بپردازم چه خود را بی هیچ آرتیست بازی و شکسته نفسی، در سطحی نمی دانم که به این معنا بپردازم چه به قول اصحاب منطق "معرف باید از معرف اجلی باشد." و آقای میثمی بی هیچ تعارفی از من کمترین اجلی است. اگرچه هر انسانی که با تاریخ مبارزات سیاسی و اندیشه های راهبردی، کمترین آشنایی دارد، موظف است به این معنا چنان که باید و شناید اقدام کند و به معرفی پیش از پیش شخصیت هایی چون میثمی ها برای نسل جدید که به گفته شریعتی مثل کوزه های خالی پارش آورده اند و هر چه خولسته اند، در او ریخته اند، اقدام کند و من هم با همین بضاعت اندکی که دارم، به عنوان یک عمله فرهنگ و کسی که دغدغه اندیشه دارد و باید دینی را که

